دين و سياست

جعفر فكرى

از ديرباز اين پرسش در جوامع اسلامى مطرح بوده است كه آيا دين با سياست رابطه دارد و اصولاً آيا اسلام تعاليم و نظام سياسى دارد؟

عده اى قائلند سياست در متن اسلام است و اسلام به آن اهتمام جدى دارد, اما بعضى ديگر معتقدند دين با سياست همگرايى ندارد.

معناى سياست

در آغاز, بيان اين نكته ضرورى است كه سياست گرچه داراى معانى متعددى است, لكن منظور ما از سياست, حكومت و اداره جامعه است; به گونه اى كه مصالح و خواسته هاى جامعه تحقق يابد.

از زمان منتسكيو به بعد هيئت هاى حاكمه در كشورها ـ هرچند تفاوت هايى با هم دارند ـ معمولاً از سه قوه مقننه و قضاييه و مجريه تشكيل مى گردد. وظيفه قوه مقننه, وضع مقررات و احكام مربوط به اداره جامعه است; به گونه اى كه اگر درست اجرا گردد, عدالت و نظم بر جامعه حاكم مى شود و حقوق افراد رعايت شده و جامعه به سوى صلاح سوق داده مى شود.

قوه مجريه, عهده دار اجراى قوانينى است كه قوه مقننه آن ها را وضع مى كند. در عصر ما اين قوه به صورت هيئت دولت شكل مى گيرد.

قوه قضائيه نيز وظيفه اش تطبيق قوانين موضوعه و كلى بر موارد خاص و داورى و صدور حكم در مرافعات و اختلافات مردم است; اين اساس سياست و كشوردارى در جهان امروز است.

اسلام و سياست

آيا اسلام راجع به سياست قوانين و دستوراتى داده است؟ آيا درباره قواى سه گانه و جايگاه و مشروعيت آن نظرى داده است؟

با نگاهى به قرآن درمى يابيم كه اسلام راجع به كليات قوانين مربوط به اداره جامعه مانند: قوانين تجارت, قوانين مدنى, قوانين جزايى و كيفرى احكام مربوط به روابط دولت با مردم و حقوق بين الملل نكاتى بيان كرده است و اين, نشان دهنده آن است كه بخشى از سياست و كشوردارى كه عبارت است از وضع و تدوين قوانين اداره جامعه, در متن اسلام وجود دارد. حتى يكى از حقوق ويژه پيامبر(ص) اين امر شمرده شده است كه بتواند بر حسب شرايط زمان و مكان, قوانينى را وضع كند; چنانكه خداوند در قرآن فرمود: (هيچ مرد و زن با ايمانى حق ندارد هنگامى كه خدا و پيامبرش امرى را لازم شمرند, اختيارى (در برابر فرمان خدا) از خود داشته باشند.)1

طبق مفاد اين آيه شريفه, احكام صادره از سوى خدا و پيامبر(ص) لازم الاجرا مى باشد و كسى حق نقض آن را ندارد. علت اين امر هم از آيه شريفه (النَّبِيُّ أوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ;2 پيامبر از خود مؤمنان به آنان اولى تر است) استفاده مى شود.

معناى اولويت اين است كه فرد مسلمان هرجا امرى را داير بين حفظ اوامر و نواهى رسول خدا(ص) و حفظ منافع خويش ديد, بايد امر رسول خدا را بر خواسته خود مقدم بدارد, زيرا رسول خدا(ص) در همه زمينه ها (با توجه به اطلاق آيه) اولى و سزاوارتر از مؤمنان درباره آنان است.

احكام قضا و داورى در اسلام

درباره قضاوت و تطبيق احكام كلى الهى بر مواردى كه اختلاف و نزاع بين مسلمانان رخ مى دهد, پيامبر(ص) عهده دار حكم و فيصله دادن به اختلافات آنان است و مردم نيز موظف اند به فرمان او گردن نهند. قرآن مى فرمايد: (به پروردگارت سوگند كه آن ها ايمان نخواهند آورد جز آن كه در اختلافات خود به داورى تو گردن نهند و از داورى تو در دل خود نيز احساس ناراحتى نكنند و كاملاً تسليم باشند.)4

در اين آيه, علاوه بر اين كه اصلِ حق قضاوت براى پيامبر(ص) تثبيت شده, پذيرش داورى حضرت نيز از شرايط ايمان دانسته شده است.

آنچه از نصوص و آموزه هاى دينى و فحواى آيات در حوزه هاى جزايى مانند: ديات, قصاص, تعزيرات و غيره فهميده مى شود گواه آن است كه اسلام بالاترين دخالت را در سياست و كشوردارى كرده و براى آن مقررات كاملى ارائه نموده است.

ضرورت اجراى قانون

مقام اجرايى, يكى از وظايف امامت است, كه در اسلام حايز اهميت و مورد عنايت است. رهبر الهى مى كوشد با تشكيل حكومت و به دست آوردن قدرت هاى لازم, احكام الهى را اجرا كند. پيامبران بزرگ الهى از جمله پيامبر گرامى اسلام(ص) علاوه بر دريافت وحى و تبليغ رسالت, در تشكيل حكومت و اجراى احكام اسلامى نيز مى كوشيدند. تشكيل حكومت در مدينه به دست پيامبر(ص) و تعيين امام و جانشين پس از خود و ترسيم رسالت هاى كلى امامت, گواه سخن ماست. بنابراين, اسلام همان گونه كه سياست هاى كلى اداره جامعه را بيان مى كند, راه هاى اجراى آن را نيز متذكر شده است.

سياست اسلامى از ديدگاه مسلمانان

برداشت و درك اكثر مسلمانان از آغاز ظهور اسلام تاكنون چنين بوده كه تعاليم اسلام, فراگير و شامل تمام ابعاد زندگى انسان از جمله حكومت است. منشأ اين نگرش و رويكرد دو موضوع بوده است:

الف) تشكيل حكومت به دست پيامبر اكرم(ص)

اسلام در آغاز ظهور, علاوه بر دعوت مردم به سوى خدا و پرستش او و به طور كلى بيان احكام و دستوراتى براى تأمين سعادت اخروى مؤمنان, درباره دنياى آنان نيز بى تفاوت نبوده بلكه بهترين برنامه ها را ارائه كرده است. حتى پيامبر(ص) در نخستين روزهاى رسالت خويش خطاب به قريش فرمود: (قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيِر الدُّنْيا وَالآخِرَة;5 خوبى هاى دنيا و آخرت را براى شما آورده ام). پيداست كه سياست و اداره جامعه از خيرهايى است كه بدون آن, رسيدن به سعادت دنيوى و حتى اخروى ميسر نيست. تشكيل حكومت از سوى پيامبر(ص) و معرفى جانشين خويش, موجب شد تا مسلمانان سياست را از اسلام جدا ندانند.

ب) ضرورت اجراى دستورات اسلام

مسئله ديگرى كه سبب مى شد مسلمانان سياست را جزء دين بدانند, دستوراتى است كه در قرآن و سنت وارد شده كه بدون تشكيل حكومت اسلامى, پياده شدن آن ها ممكن نيست; مانند: تعاليم اسلامى مربوط به تبيين گردش بيت المال, وجوب امر به معروف و نهى از منكر براى اصلاح جامعه و جلوگيرى از مفاسد اجتماعى و اقتصادى و اخلاقى, داورى و تشكيل مجلس قضا و بيان شيوه صدور حكم و نظاير آن. همه اين موارد نشان مى دهد كه اسلام براى سياست و اداره جامعه داراى برنامه است. از اين رو مسلمانان آشنا و آگاه به متون اسلامى در طول تاريخ, اين حقيقت را قبول كرده اند.

علامه شهيد مطهرى مى گويد: (اسلام آيينى است جامع و شامل همه شئون زندگى بشر, ظاهرى و معنوى. مانند فلان معلم اخلاق و فيلسوف نيست كه فقط چند عدد كتاب و چند نفر شاگرد تحويل جامعه داده باشد; اسلام نظامى نوين و طرز تفكرى جديد و تشكيلاتى تازه به وجود آورد, در عين اين كه مكتبى است اخلاقى و تهذيبى, سيستمى است اجتماعى و سياسى.)6

علل و زمينه هاى بروز انديشه جدايى دين از سياست

با توجه به مطالب فوق, همگرايى دين از سياست نزد مسلمانان يك امر طبيعى است, اما جا دارد درباره ريشه هاى بروز تفكر جدايى دين از سياست بحث و بررسى شود.

1. انحراف در رهبرى و خلافت

يكى از عواملى كه سبب پيدايى انديشه جدايى دين از سياست شد, انحراف دستگاه خلافت بود. همچنين استفاده ابزارى از دين و به دست گرفتن حكومت توسط كسانى كه طبق موازين اسلامى عمل نكردند, باعث شد تا فضاى جدايى دين از سياست به وجود آيد.

استاد شهيد مطهرى مى نويسد: (حكومت به نام خدا و پيغمبر(ص) محفوظ بود, اما معنى تقوا و راستى و عدالت و احسان و محبت و مساوات و حمايت از علوم و معارف در آن وجود نداشت. خصوصاً در دوره اموى كه با علوم و معارف [الهى] مبارزه مى شد و تنها چيزى كه ترويج مى شد, شعر و عادات و آداب جاهلى و مفاخرت به آبا و انساب بود. اين جا بود كه سياست از ديانت عملاً جدا شد و كسانى كه زعامت و سياست اسلامى در اختيار آن ها بود, از روح معنويت اسلام بيگانه بودند و تنها تشريفات ظاهرى را از جمعه و جماعت و القاب و اجازه به حكام اجرا مى كردند. آخرالأمر كار يكسره شد و اين تشريفات ظاهرى هم از ميان رفت و رسماً سلطنت ها به شكل قبل از اسلام پديد آمد و روحانيت و ديانت به كلى از سياست جدا شد. از اين جاست كه مى توان فهميد بزرگ ترين ضربتى كه بر پيكر اسلام وارد شد, از روزى شروع شد كه سياست از ديانت منفك شد.)7

2. شكل گيرى قدرت سياسى در كليسا

ييكى ديگر از عواملى كه به اين مسئله دامن زد و عده اى از روشنفكران مسلمان را به چنين طرز تفكرى كشاند, تجربه ناموفق كليسا بود كه با به دست گيرى قدرت, سياست نادرستى را در پيش گرفتند و به اسم دفاع از دين, دانشمندان را شكنجه كردند و بدين وسيله نارضايتى متفكران را برانگيختند و فلاسفه اروپاى پس از رنسانس را به موضع گيرى در برابر سياستى كه به نام دين و كليسا عامل نارضايتى گشته بود, وادار ساخت. و سرانجام ترجمه و انتشار آثار آنان در جهان اسلام, انديشه جدايى دين از سياست را به وجود آورد.

بحث درباره زواياى مختلف اين موضوع فرصت زيادى مى طلبد كه در گنجايش اين مقال نيست. به دليل اهميت اين مسئله, موضوع پژوهش اين شماره از مقطع ديپلم و بالاتر را (دين و سياست) قرار داديم تا مشتركين محترم با مطالعه و تحقيق گسترده, مقاله هاى سودمندى براساس محورهاى تعيين شده بنويسند و بدين وسيله گامى بلند در ترويج انديشه ناب اسلامى بردارند.

محورهاى بحث:

1. ضرورت و اهميت نظريه سياسى اسلام.

2. جايگاه سياست در دين.

3. ادله قائلين به عدم جدايى دين از سياست.

4. علل پيدايش انديشه جدايى دين از سياست در جهان اسلام و مسيحيت.

5. تبيين ساختار حكومت در اسلام.

منابع:

1. قرآن.

2. نهج البلاغه و كتاب هاى روايى.

3. آثار شهيد مطهرى به ويژه: امامت و رهبرى و سيرى در نهج البلاغه.

4. تفسير الميزان و نمونه.

5. نظريه سياسى اسلام, آيةاللّه مصباح يزدى.

6. كتاب نقد.

7. مجله حكومت اسلامى.

8. مجله حوزه.

9. صحيفه امام خمينى ـ رحمه اللّه ـ.

پى نوشت ها:

1ـ احزاب(33) آيه26.

2ـ همان, آيه6.

3ـ ر.ك: تفسير الميزان, ج16, ص273.

4ـ نساء(4) آيه 65.

5 ـ حسين بن حمدان الخصيبى, الهداية الكبري§, مؤسسة البلاغ, ص47; الشيخ الطوسى, الأمالى, دارالثقافة, ص583.

6 ـ امامت و رهبرى, انتشارات صدرا, ص31.

7ـ همان, ص32.